

آغاز اجرای طرح مدرسه آماده ۴۲۰ مدرسه شهر تهران

۴۰۰ مدرسه بالای ۱۳سال در تهران فعالیت می کند



شهروند اجرای مرحله نخست طرح مدرسه آماده با هدف ارتقای آمادگی مدارس شهر تهران در مواجهه با حوادث و به منظور افزایش ایمنی و توانمندسازی دانش آموزان، با مشارکت ۴۲۰ مدرسه در تهران کلید خورد و قرار است تا پایان سال در یک‌هزار مدرسه شهر تهران اجرا شود.

به گزارش روابط عمومی سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران، م‌رضی طلایی نایب رئیس شورای اسلامی شهر تهران در نشست اجرایی طرح مدرسه آماده که در محل سالن کنفرانس باغ موزه دفاع مقدس برگزار شد، با اشاره به اهمیت برنامه ریزی برای ایمنی مدارس گفت: تغییر سبک زندگی و برطرف ساختن مشکلات فرهنگی و اجتماعی باید براساس رهنمودهای مقام معظم رهبری در دستور کار قرار گیرد.

او افزود: باید با وسعت نظر و به دور از تنگ‌نظری حقایق و واقعیت‌های جامعه را ترسیم نماییم و براساس آن به مشکلاتی همچون نبود تمایل به فعالیت‌های جمعی، بی‌نظمی، قانون‌گریزی و ترجیح منافع فردی به منافع جمعی در مشکلات غلبه نماییم. به‌عنوان مثال بحران آب که امروز با آن مواجه‌ایم ریشه در غفلت‌های گذشته از جمله اتلاف انرژی و برنامه‌ریزی و مدیریت دارد.

طلایی با اشاره به آن که در حال حاضر نیمی از مدارس کشور از استانداردهای ساختمان مقاوم و ایمن برخوردار نیستند، گفت: این در حالی است که با توجه به غلبه یافت فرسوده شدن تهران وقوع یک زلزله شدید در تهران می‌تواند حتی تا یک میلیون کشته بر جای بگذارد.

در این نشست همچنین احمدا صدیقی رئیس سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران با اشاره به مخاطره زلزله در شهر تهران و ضرورت آمادگی شهروندان از یک سو و تمامی نهادهای دولتی و عمومی از سوی دیگر گفت: تجربه نشان داده است که دانش آموزان از آسیب‌پذیرترین افراد جامعه هنگام وقوع زلزله به‌شمار می‌آیند و اگر زلزله در زمان فعالیت مدارس رخ دهد، در صورت آماده نبودن مدرسه معلمان و دانش‌آموزان، میزان تلفات و خسارات قابل توجه خواهد بود.

وی افزود: از یکمیلیارد و ۲۰۰ میلیون دانش‌آموز در پایان سال ۲۰۱۴ در حدود ۸۷۵ میلیون دانش‌آموز در جهات در مناطق دارای خطر لرزه‌خیزی زندگی می‌کنند.

وی با اشاره به کودکان باقی‌مانده در حوادث پیشین افزود: شاهد این امر هستیم که کودکان باقی‌مانده در حوادث پیشین تا پایان عمر از مشکلات جسمی رنج می‌برند و ما باید با طرح مدرسه آماده این خسارت‌ها را کاهش دهیم.

دکتر صدیقی در این خصوص که باید استراتژی ملی به دستمان برده شود به‌توان مردمی و تاب‌آور داشته باشیم، تأکید کرد: ایران در همایش تاب‌آوری و مقاوم‌سازی که در ۹۳ سال در سنندای زاین‌برگ برگزار شد خود را متعهد دانست که مدارس شهر تهران را ایمن‌سازی کند.

رئیس سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهرداری تهران گفت: باید بتوانیم در طرح مدرسه آماده شهر تهران پیشگام باشیم و این تجربیات را در سطح بین‌الملل به اشتراک بگذاریم.

۱۴۰۰مدرسه بالای ۱۳سال در تهران

در ادامه نیز محمداکدووغان معاون دفتر اسکان بشر سازمان ملل متحد در تهران گفت: ایران در زمینه نوسازی مدارس دستاوردهای بزرگی داشته است. هیچ کشوری را نمی‌شناسم که ۲درصد از بودجه سالانه کشور را صرف بازسازی مدارس کند.

او افزود: سازمان ملل در مورد مدارس دو مقوله را مد نظر دارد. اول این که همه کودکان حق دسترسی به آموزش را دارند و دوم این که همه کودکان حق ایمنی و بقا را دارند.

او با اشاره به لزوم نوسازی مدارس در تهران تصریح کرد: هم‌اکنون حدود ۱۴۰۰مدرسه بالای ۴۰سال در تهران وجود دارد. ما برای داریم این مدارس باید نوسازی شوند و باور آنها برنامه‌تأوی و تدوین شود.

نمانده دفتر سازمان ملل در تهران با اشاره به این که نوسازی مدارس تنها از وظایف دولت‌ها نیست، گفت: وقتی ما به این مقوله در جهان نگاه می‌کنیم، نوسازی مدارس فقط مسئولیت دولت‌ها نیست و همه شهروندان این مسأله دخیل هستند و خیلی مهم است که هر کسی مسئولیت خودش را بشناسد.

وی گفت: کودکان و نوجوانان باید بدانند در زمان وقوع حوادث چه اقداماتی انجام دهند و مسئولیت این آموزش برای والدین بیشتر از مدارس است.

چوب‌حراج بر زندگی کودکانی که جای بدی به دنیا آمده‌اند



عکس: نسیم تقیانی / شهروند



سودابه، ۲۲ساله، محله نوبنیادهای

یک خانه که «خانه» نیست یک دختر چهارساله که برای بازی در زمین خیس از باران، جز سنگ، چیز دیگری نمی‌شناسد. یک پسر ۱۰ساله که هر روز برای وارد شدن به خانه‌ای که خانه نیست، باید مراقب مار درازی باشد که هم‌خانه جدیدشان شده. یک مادر ۲۲ساله که خانه نیست، رفته بی‌مواد و «کار» یک پدر ۳۰ساله که کمب است با جیبی که مخدرها سال‌هاست در آن لانه کرده‌اند. یک زندگی که «زندگی» نیست، زیر بارن تندظهر گاهی، با این‌هوای سرده، در محله «نوبنیاده»، زیر نگه ماموران پلیسی که پدر را همین چندوقت پیش گرفته‌اند و برده‌اند.

در حاشیه‌های سرای، مرکز یکی از پرجمعیت‌ترین استان‌های شمالی ایران، محله‌هایی هست که به سرتاسر ایران «دم» صادر می‌کنند، به انواع و اقسام، معاتد، گدا، زده، کارگر جنسی «نوبنیاده» که قبلاً آن «نوبازان» می‌گفتند، یکی از همین محله‌هاست و «سودابه» ی ۲۲ساله که امروز از صبح بیرون رفته و هنوز نیامده، یکی از زنانی است که حالا مددکارها او را یکی از آسیب‌دیده‌ترین زنان «نوبنیاد» می‌دانند. «محمد» ۱۰ساله و «شکوفه» چهارساله که کنار خط آهن گرگان – تهران که محله از آن جاده‌سازی – قاسمشهر جدا می‌کند، بازی می‌کنند، بچه‌های «سودابه» اند. باران تنگی می‌بارد و آنها را به هوایی که نه زیاد گرم است و نه خیلی سرده، در درخت‌هایی با برگ‌های تازه می‌گردند و غلغله‌هایی را زیر پاله می‌کنند که به‌پار تازه برایشان آورده. وسیله بازی آنها سنگ است، سنگ‌های ریز، سنگ‌های درشت، به هم پرت می‌کنند و ترسی از آن ندارند. یکی به سر می‌خورد، یکی به پای و بعد که دردشانی می‌آید، فحش‌های ریز و درشت‌ارشان را از دهانشان باز می‌کند. «عمو میلاد» را که عموی تازه‌آنهاست و مددکار جمعیت‌ام‌اعلی‌(ع) ساری وقتی می‌بینند که دیگر دم‌هایی‌هاشان بین گل‌های کنار خط آهن گم شده. با پای برهنه از سرو و کول‌بالا می‌روند، به او به نشانه بازی، سنگ می‌زنند و پاهایش را بشکون می‌گیرند. بازی بچه‌های «نوبنیاد» سخت است؛ بازی‌هایی که روز زیادی می‌خواهد. «محمد» با آن لباس سفیدی که باران و گل چرکش کرده و «شکوفه» با آن پاهای برهنه‌ای که هم‌روی سنگ می‌رود هم خردش‌ش‌های روی زمین، می‌گویند مادرشان خانه نیست و باید در خانه منتظرش ماند. خانه آن‌ها، یک مربع است که دیوارهای بلوکی یکی یک باغچه کوچک آن را از جاده خاکی رویه‌رویش جدا می‌کند، باغچه‌ای که «محمد» همین دیروز یک مار دراز را در آن دیده و با ترس جایش را نشان می‌دهد.

«همین جایود، تا اومدم یکی رو صدا کنم بکشندش رفت. خیلی دراز بود.» بعد از باغچه چند پله سیمانی است و باقی نفس «سودابه» و دو بچه‌اش است. اتاق، آب و گاز ندارد و بو همه جا درآشسته. بو بیشتر از مدفوع سگ می‌آید که احساس را «بابی» گذاشته‌اند و دراز به دراز رویه‌روی در خوابیده و حال پارس کردن هم ندارد. هنوز از «سودابه» خبری نیست. آنها کف اتاق یک موکت انداخته‌اند که رویش نشیمن خرده‌های بازمانده از شیشه‌ها مریا که همین چند دقیقه پیش «شکوفه» آن را به دیوار زده خرده کرده، ریخته است. «محمد» و «شکوفه» روی خرده شیشه‌های دوند بازی می‌کنند. شکوفه با مبله آهنی «عمو میلاد» را می‌زند و با چاقو پشتش را خط می‌اندازد. می‌گوید «با چاقو می‌زنم تا خون بیاید» بعد «محمد» است که اتاق را جارو می‌کند و تعارف می‌کند که «محمدفرمایید داخل» رانگر رختخواب‌های زردی، ظرف‌های یک بار مصرف غذا، خرده‌تان‌های خشک و البته بوی تند می‌ماندن را ساخت می‌کند، باید جای پیداکر برای نشستن، هنوز چیزی نگذشته که مسئول بسج محله و مامورهای پلیس می‌رسند؛ آمده‌اند ببینند این‌جا چه خبر است. مامور سگ را که می‌بیند می‌گوید «چرا این‌ها سگ تنگی می‌دارند، سگ نجس است» و بعد «عمو میلاد» می‌گوید وقت رفتن است. این‌ها شکوفه کرده‌اند و رو به غریبه‌ها در محل، آن هم زیر بارن تند که ای‌مان می‌بارد و ابرها صدای غرغشتن، «نوبنیاد» را پر کرده. هیچ‌جانست که «سودابه» کم‌کم از راه می‌رسد.

زن لاغراندام سبزه‌ای که یک دندان جلو ندارد و یک ظرف ماکارونی رنگ و رو رفته در دست دارد. «سودابه» یکی از معروف‌ترین زنان «نوبنیاد» است. زنی که در ۱۳سالگی با «عبدالله» از دواج کرد، پیش بار بچه‌هایش را فروخت و یکی را داد که به‌به‌زیستی ببرد. «عبدالله»، شوهر سودابه را هفته پیش همین مامورها با مواد گرفته‌اند و به کمب فرستاده‌اند. مامور خودش این را در مقابل نگاه‌های شکوفه و محمد می‌گوید: «ها خودش مواد داشت، فرستادمش کمب» «سودابه» هنوز نیامده، شروع می‌کند به حرف زدن. از خانواده‌اش می‌گوید که تهران‌زند و وقتی او و «عبدالله» معاتد شده‌اند، به آنها سر نمی‌زنند: «خواهر شوهرام هم ساری‌ان، وضوئون هم خوبه ولی هورقت عبدالله ترک می‌کنه، به خونه شون راهش نمی‌دن» سودابه برای بچه‌هایش از مرکز گذری که‌اش آسیب DIC یک ظرف ماکارونی آورده ولی آنها با همه گرگنتگی‌شان، به آن لب نمی‌زنند.

«شکوفه» نداشتن قاشق را بهانه می‌کند و «محمد» راستش را دور از چشم مادرش و در گوشی می‌گوید: «هن از اینا نمی‌خورم، اینارو می‌دن به معاتد، خوشمزه نیست.» او به مادر معاتدش می‌خندد. او مادر معاتدش را دوست ندارد. «سودابه» که حالا بین زنان معاتد «نوبنیاد» یکی از همان زنانی است که نه یک بار، دو بار بچه‌اش را فروخته، یک کوب دستش گرفته و تند تند راه می‌رود. عصبانی است. می‌گوید «سوگند»،

«شکوفه» را برده گدایی. می‌گوید خودش بچه‌هایش را نمی‌برد گدایی، اما بقیه آنها را کتک می‌زنند و مشتری زیادی ندارند. آنها شیشه می‌کشند و پاردا می‌شوند تا بتوانند جنین‌شان را بفروشند و بتوانند برآمد داشته باشند. از طرف دیگر در مناطق حاشیه‌ای ساری و امل دلال‌هایی هستند که این زنان را ترغیب می‌کنند که بچه‌ها را بفروشند. سودابه که یک دامن بلند پاره پوشیده ناخن‌های پاهایش که سیاهند و رمق ندارند، از زیر آن پیداست. در جاده خاکی اصلی «نوبنیاد» خانه قبلی‌اش را نشان می‌دهد که یک چهار دیواری دودر دو متر بوده «توی خونمون راحت زندگی می‌کردیم، اومدن پولدوز انداختن، خرابش کردن، شوهر هم که توی خونه بود اون موقع، خونه زندگی داشتیم، اثاث داشتیم.» آنها سه روز است که به خانه جدید آمده‌اند. بعد از آن که خانه‌شان خراب شد، به یک چهار دیواری بی‌در و پیکر رفتند که آن‌جا هم تا آب‌داش، نه برق نه گاز. «سودابه» و بچه‌هایش چند هفته‌ای آن‌جا ماندند تا این که تصمیم گرفتند از آن‌جا به خرابه دیگری بروند چون «صاحب آن چهار دیواری بی‌ترتیب بود.» این را «سودابه» می‌گوید از مردی که از نبودن «عبدالله» سوءاستفاده کرده و او را ازیت می‌کرده است. او نمی‌داند بچه‌هایش چند سال‌هاست «شکوفه» و دو ساله می‌دانند و «محمد» را ۱۰ساله باید کمی زمان بگذرد تا برسم به موضوع اصلی. به سه فرزند دیگر سودابه که حالا دیگر نیستند، یکی از بچه‌هایش را به‌زیستی برده و دو تای دیگر را «بغلش گرفته و برده‌اند.» حالا هنوز از آن روز که طبل‌کارهای شوهرش آمدند و کوچک‌ترین بچه‌اش را با خود بردند، یکسال نگذشته. «عبدالله» «سودابه» او را به ۴۰۰ تومان فروخته‌اند و کمی بعد از آن، یکی دیگر از بچه‌هایش را ۵۰۰هزار تومان، ندیدن بچه‌هایش، یک حسرت دیگر دارد. این که بله ندیده آنها را به قیمت بالاتری بفروشد: «هن که نمی‌دونستم، تا حالا بچه نفروخته بودم. می‌گن بچه بالی ما میلیون تومان قیمتشه، ولی از روزن دادیمشون رفتن.» او هیچ نشانی از بچه‌هایش ندارد. نمی‌داند کجا هستند. نمی‌داند پدر و مادرهای جدیدشان چه کسانی‌اند. نمی‌داند اصلاً پدر و مادر دارند یا نه. «همی دونم بچه‌ها رو کجا بردن. شنیدم که می‌فروششون به خونه‌وادعه‌ای که بچه‌ندانن. تازه خیلی بالاتر از قیمتی که ما خرین؛ پنج شش میلیون شنیدم که می‌فروششون تهران.»

«سودابه» مثل بیشتر زنان محله‌های‌اش معاتد است. خودش می‌گوید «چندسال تریاک می‌کشیده ولی الان تریاک‌های محل خراب شده و حالا شیشه و غذاهای می‌کنند.» حالا همین‌طور که زیر بارن نم‌وروی علف‌های تازه بهاری راه می‌رود و پایش توی گل گیر می‌کند، اخچهایش هم کم‌کم توی هم می‌رود. با چوبی که توی دستش است، به در دیواری می‌زند. تند تند راه می‌رود و یاد بچه‌های که دیگر کنارش نیستند، ذهنش را به‌هم می‌زنند. بچه‌هایش که می‌شروع می‌کند که به گلابی کردن، از زمین وزمان: «صن تقصیر مایست، ما هزار بدبختی داریم، دلمون نیم‌خواست دیکه بدبخت مواد بشیم، به جای این که به ما بگن مواد نکشیم، نذارن مواد بارنده بشیم، اول باید جلوی اونا رو بگیریم. ما چه گناهی کردیم. خانواده‌های ما سگ‌کار چان، بافتگنون می‌خوریم. حالا که تفنگ‌امون رو هم ازمون گرفتن، می‌گن غیرقانونیه. بازم می‌گم خسدا بزرگه که من الان خونه شونم می‌کنم چون خونم خونه خراب کردن، درزا به سیم کابل و پنجرش هم رجم نکردن و برهن، ما نه مواد فروشم پیداکنینیم. اون روز که عبدالله رو بردن، شکوفه و محمد داشتن خودشون تیکه پاره می‌کردن. به شوهر داشتیم، اونم از م گرفتن.» و بعد اشک است که پشت سر هم می‌آید. یکی، دوتا، سه تا و صورت «سودابه»، اشک‌ها برمی‌دارند. «عبدالله» رو که بردن، رفته به چهار دیواری کرایه کرد، صاحب دم به دقیقه می‌اومد می‌گفت یا کرایه رو زیاد کن یا به طوری به من حال بده» و گر به امان نمی‌دهد. گر به می‌کند و می‌گوید بیابریوم خانه «مریم» و حالا دیگر می‌توان دیوارهای نیمه‌کاره خانه «مریم» را پشت اسکلت‌های خانه‌ها دید. فروش بچه

میرود و یاد بچه‌هایی که دیگر کنارش نیستند، ذهنش را به‌هم می‌زنند. بچه‌هایش که می‌شروع می‌کند که به گلابی کردن، از زمین وزمان: «صن تقصیر مایست، ما هزار بدبختی داریم، دلمون نیم‌خواست دیکه بدبخت مواد بشیم، به جای این که به ما بگن مواد نکشیم، نذارن مواد بارنده بشیم، اول باید جلوی اونا رو بگیریم. ما چه گناهی کردیم. خانواده‌های ما سگ‌کار چان، بافتگنون می‌خوریم. حالا که تفنگ‌امون رو هم ازمون گرفتن، می‌گن غیرقانونیه. بازم می‌گم خسدا بزرگه که من الان خونه شونم می‌کنم چون خونم خونه خراب کردن، درزا به سیم کابل و پنجرش هم رجم نکردن و برهن، ما نه مواد فروشم پیداکنینیم. اون روز که عبدالله رو بردن، شکوفه و محمد داشتن خودشون تیکه پاره می‌کردن. به شوهر داشتیم، اونم از م گرفتن.» و بعد اشک است که پشت سر هم می‌آید. یکی، دوتا، سه تا و صورت «سودابه»، اشک‌ها برمی‌دارند. «عبدالله» رو که بردن، رفته به چهار دیواری کرایه کرد، صاحب دم به دقیقه می‌اومد می‌گفت یا کرایه رو زیاد کن یا به طوری به من حال بده» و گر به امان نمی‌دهد. گر به می‌کند و می‌گوید بیابریوم خانه «مریم» و حالا دیگر می‌توان دیوارهای نیمه‌کاره خانه «مریم» را پشت اسکلت‌های خانه‌ها دید. فروش بچه

فروش کودکان کین این زنان یک مسأله جدی است، به‌ویژه بین کارگران جنسی که خیلی جذاب نیستند و مشتری زیادی ندارند. آنها شیشه می‌کشند و پاردا می‌شوند تا بتوانند جنین‌شان را بفروشند و بتوانند برآمد داشته باشند. از طرف دیگر در مناطق حاشیه‌ای ساری و امل دلال‌هایی هستند که این زنان را ترغیب می‌کنند که بچه‌ها را بفروشند. سودابه که یک دامن بلند پاره پوشیده ناخن‌های پاهایش که سیاهند و رمق ندارند، از زیر آن پیداست. در جاده خاکی اصلی «نوبنیاد» خانه قبلی‌اش را نشان می‌دهد که یک چهار دیواری دودر دو متر بوده «توی خونمون راحت زندگی می‌کردیم، اومدن پولدوز انداختن، خرابش کردن، شوهر هم که توی خونه بود اون موقع، خونه زندگی داشتیم، اثاث داشتیم.» آنها سه روز است که به خانه جدید آمده‌اند. بعد از آن که خانه‌شان خراب شد، به یک چهار دیواری بی‌در و پیکر رفتند که آن‌جا هم تا آب‌داش، نه برق نه گاز. «سودابه» و بچه‌هایش چند هفته‌ای آن‌جا ماندند تا این که تصمیم گرفتند از آن‌جا به خرابه دیگری بروند چون «صاحب آن چهار دیواری بی‌ترتیب بود.» این را «سودابه» می‌گوید از مردی که از نبودن «عبدالله» سوءاستفاده کرده و او را ازیت می‌کرده است. او نمی‌داند بچه‌هایش چند سال‌هاست «شکوفه» و دو ساله می‌دانند و «محمد» را ۱۰ساله باید کمی زمان بگذرد تا برسم به موضوع اصلی. به سه فرزند دیگر سودابه که حالا دیگر نیستند، یکی از بچه‌هایش را به‌زیستی برده و دو تای دیگر را «بغلش گرفته و برده‌اند.» حالا هنوز از آن روز که طبل‌کارهای شوهرش آمدند و کوچک‌ترین بچه‌اش را با خود بردند، یکسال نگذشته. «عبدالله» «سودابه» او را به ۴۰۰ تومان فروخته‌اند و کمی بعد از آن، یکی دیگر از بچه‌هایش را ۵۰۰هزار تومان،

ندیدن بچه‌هایش، یک حسرت دیگر دارد. این که بله ندیده آنها را به قیمت بالاتری بفروشد: «هن که نمی‌دونستم، تا حالا بچه نفروخته بودم. می‌گن بچه بالی ما میلیون تومان قیمتشه، ولی از روزن دادیمشون رفتن.» او هیچ نشانی از بچه‌هایش ندارد. نمی‌داند پدر و مادرهای جدیدشان چه کسانی‌اند. نمی‌داند اصلاً پدر و مادر دارند یا نه. «همی دونم بچه‌ها رو کجا بردن. شنیدم که می‌فروششون به خونه‌وادعه‌ای که بچه‌ندانن. تازه خیلی بالاتر از قیمتی که ما خرین؛ پنج شش میلیون شنیدم که می‌فروششون تهران.»

«سودابه» با «مریم» دوست است، به‌واسلامی کند و می‌رود، انگار گوشش زنگ خورده باشد که این اطراف مواد پیدا می‌شود. «مریم» ۳۰ساله‌ای که چند خانه آن طرف‌تر در یک خانه ۱۲ متری در محله «نوبنیاد» ساری با یک حیاط کوچک که رفت و آمد به ساری و امل دلال‌هایی هستند که این زنان را ترغیب می‌کنند که بچه‌ها را بفروشند. سودابه که یک دامن بلند پاره پوشیده ناخن‌های پاهایش که سیاهند و رمق ندارند، از زیر آن پیداست. در جاده خاکی اصلی «نوبنیاد» خانه قبلی‌اش را نشان می‌دهد که یک چهار دیواری دودر دو متر بوده «توی خونمون راحت زندگی می‌کردیم، اومدن پولدوز انداختن، خرابش کردن، شوهر هم که توی خونه بود اون موقع، خونه زندگی داشتیم، اثاث داشتیم.» آنها سه روز است که به خانه جدید آمده‌اند. بعد از آن که خانه‌شان خراب شد، به یک چهار دیواری بی‌در و پیکر رفتند که آن‌جا هم تا آب‌داش، نه برق نه گاز. «سودابه» و بچه‌هایش چند هفته‌ای آن‌جا ماندند تا این که تصمیم گرفتند از آن‌جا به خرابه دیگری بروند چون «صاحب آن چهار دیواری بی‌ترتیب بود.» این را «سودابه» می‌گوید از مردی که از نبودن «عبدالله» سوءاستفاده کرده و او را ازیت می‌کرده است. او نمی‌داند بچه‌هایش چند سال‌هاست «شکوفه» و دو ساله می‌دانند و «محمد» را ۱۰ساله باید کمی زمان بگذرد تا برسم به موضوع اصلی. به سه فرزند دیگر سودابه که حالا دیگر نیستند، یکی از بچه‌هایش را به‌زیستی برده و دو تای دیگر را «بغلش گرفته و برده‌اند.» حالا هنوز از آن روز که طبل‌کارهای شوهرش آمدند و کوچک‌ترین بچه‌اش را با خود بردند، یکسال نگذشته. «عبدالله» «سودابه» او را به ۴۰۰ تومان فروخته‌اند و کمی بعد از آن، یکی دیگر از بچه‌هایش را ۵۰۰هزار تومان،

فروش بچه‌بین‌زنان آسیب‌دیده حاشیه‌ساری، دیگر تبدیل به یک موضوع جدی شده؛ این را «مهری خادمی» کارشناس ایدز اداره بهداشت استان مازندران می‌گوید عکس‌ها و عکس‌های عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که باورتون نمی‌شود.» و بعد ابوم عکس عروسی‌اش را از پشت رختخواب‌ها بیرون می‌کشند. ابوم عکس پنجاه روزهای رنگ و روغته‌ای که دو عکس از نامزدی خودشان قاپ کرده؛ آن روزها را «مهریان» را می‌کشند جلوی می‌دهند عقب و می‌گوید خیلی خوشگل بودم، خیلی «هن این شکلی بودم؟ نه آن قدر خوشگل بودم که